

## پرسش در باره نسبت قرآن و بیان آزادی

در آغاز کلام یادآور شوم که سنجیدن حق به شخص یا اشخاص (خواه آن شخص پیامبر باشد خواه یک ایدئولوگ) مزاحم تفهیم و تفاهم میان باورمند و بی باور به یک دین یا یک باور می شود. و بدتر، مانع جستجوی حق و اشتراک در آن می شود. برای مثال، آزادی حق است و از این رو بر سر «آزادی چیست؟» با هر طالب آزادی و بسا مخالف آزادی می توان به گفتگو نشست. بر سر آن، باورمندان به باورهای گوناگون می توانند به اشتراک رسند. به همین دلیل، چنانچه اسلام بیان آزادی و حقوق انسان باشد، باورمند به اسلام و بی باور به آن، بر سر آزادی و حقوق انسان می توانند به اشتراک نظر و عمل مشترک برسند. راست راهی که می باید در پیش گرفت این راه است. وگرنه، قرآن را کلام محمد (ص) خواندن بدین استدلال که غیر مؤمن چون به اسلام ایمان ندارد، نیاز دارد صاحب کلام را بشناسد تا کلام را بفهمد، استدلال نیست، غفلت از واقعیتی بس آشکار است: کسی که به اسلام باور ندارد، پیامبر گرامی آن را هم فرستاده خدا نمی داند. او قرآن را پیشاپیش کتاب محمد (ص) می داند. اگر مسلمانان هم، قرآن را کلام پیامبر بشمارند - کاری که با کمال تأسف قرنهایست در عمل (به ویژه در فقه) کرده اند زیرا است و روایات را جانشین قرآن گردانیده اند - خودشان نیز کتاب را یکسره بیان قدرت شناخته اند. چرا که مؤمن بنا را بر این می گذارد که «چون حق است خداوند می فرماید». این کلام انسان است که می تواند حق و ناحق باشد. اگر بنا را بر این بگذاریم که چون محمد امین و صادق می فرماید می پذیریم، حق را به شخص سنجیده ایم و بنا بر این قاعده که هر بار معیار حق، شخص شود، قدرت میزان می شود، کلام حتی اگر هم جز حق در آن نباشد، مرام قدرتمنداری می شود، نه دین آزادی. به خصوص، کلام وقتی آمیزه ای از حق و ناحق است، نه توحید که تضاد اصل راهنما می شود و گذار نه از کثرت آراء به توحید در رای که از توحید در رای به تضاد در آراء سیر خواهد کرد. مگر تاریخ اسلام و دینهای دیگر جز این را و می گویند؟ علت نیز اینست که کلام وقتی آمیزه ای از حق و ناحق است، این ناحق است که چون از آزادی بر نمی خیزد و با آزادی نمی سازد، بیان قدرتی می شود که به ناگزیر بیان حق را سانسور می کند. از این رو است که سنجیدن حق به شخص، قدرت را صاحب اختیار کلام می کند. حتی وقتی کلام، حق است، قدرت، «کلمه طیبه» را به «کلمه خبیثه» بدل می کند و کلام حق را ناحق می گرداند. به هنگام پاسخ به این پرسش که «چرا قرآن را کلام پیامبر ندانیم؟» به این نکته خطیر باز می گردم.

اما اصول راهنمای بیان آزادی چه خصوصیهایی دارند تا بر مبنای آنها بیان قرآن را بسنجیم؟ پرسش بعدی در این مقال این است که اگر قرآن بیان آزادی است در مواجهه با خشونت که مهمترین مساله زندگی بشر است چه روشی را بیان می کند؟ این پرسش واجد اهمیت است زیرا با توجه به این که کاربرد خشونت ناقص آزادی است به ما کمک می کند به روشنی درک کنیم این بیان بیان آزادی است یا بیان زور. در این نوبت می گوئیم این دو پرسش را مطرح کنیم. در ابتدا یک یک ویژگیهای بیان آزادی را، تا آنجا که توانسته ام در طول سالها تحقیق تا به امروز در قرآن بیابیم، عرض می کنیم. بی تردید این اصول از آنجا که آزادی را بیان می کنند نه تنها می باید ناقص خویش و یکدیگر نباشند، بلکه می باید هر یک از آنها «بیانگر» اصول دیگر باشند و همگی واجد ویژگیهای امر حق باشند. پس از آن و در بخش دوم همین مقاله به موضوع خشونت می رسم.

بخش نخست: ویژگیهای بیان آزادی در قرآن

### ۱ - هر اصل می باید بیانگر اصلهای دیگر باشد:

از آنجا که موضوع پرسش، نسبت قرآن با بیان آزادی است، گوئیم معنای پیامبری ابلاغ بیان آزادی است. این بیان می باید در برگیرنده خاصه های اصول راهنمایی ترجمان آزادی باشد.

در ادامه، این ویژگی اساسی را در باره تک تک اصول راهنمای بیان شده در قرآن بررسی می کنیم؛ عدالت، امامت، معاد و توحید

- عدالت در قرآن «میزان» است، میزان تمیز حق از ناحق. صراط مستقیم است و می دانیم که در هستی، یک راه سراسر بیشتر وجود ندارد و آن حق است. چرا که حق، عریان، زیبا، شفاف و بی هیچ کژی است. هر زمان حق، پوشش دیگری می یابد، این پوشش جز دروغ نیست که قدرتمنداری را بدان می پوشاند تا عقلهای معتاد به قدرت، آن زیبایی و شفافیت ذاتی را به سادگی نتواند ببینند.
- امامت در خلوص خود، رها شدن از مالکیت تصمیم بر دیگری و از مالکیت تصمیم دیگری بر خود است، و بدین آزادی، از محدود کننده ها و حدها رها و صاحب پندار و گفتار و کردار آزاد و حق گشتن است. امامت در این معنا، ملت حق شدن است (ابراهیم وار). بگناه اندیشیدن با هستی هوشمند این همانی جستن است و نیز عمل کردن، به تربیتی است که اندیشه و عمل فرد، در حال و آینده و در این جا و آنجا و همه جا، حق یا نزدیک به حق باشد. آنگونه شدنی است که آدمی ناگزیر نشود بسان قدرتمندارها پندار و گفتار و کردار خویش را اینطور توجیه کند: «امروز حرفی را می زنم و فردا اگر مصلحت دیدم خلاف آن را می گویم» و چنین کسی هیچ از خود نپرسیده و دیگران نیز او را مؤاخذه نکنند که: اگر دیروز حرفی گفتی امروز چرا خلاف حق می گوئی و اگر دیروز خلاف حق گفتی چرا فریب دادی و چرا نمی کوشی به سوی حق یابی!
- قرآن گرفتن در ابد (=زمان آزادی و حق بی نهایت است) و اندیشیدن و عمل کردن در زمان حال، و درنوردیدن مرزهای ممکن و گشودن بی کران لاکراه بروی عقل، این است معنای رهبری آزاد. بر این الگو، تاریخ رشته بهم پیوسته ای می شود و انسان آزاد، هر اندازه در آینده ای دورتر قرار بگیرد و در حال عمل کند، عقل و عمل او آزادتر می شود. زیرا بهمان نسبت از محدود کننده ها آزاد تر گشته است.
- معاد: بر صراط مستقیم حق، توان رهبری خویش را با رهبری خداوندگار همسو کردن، به معاد می انجامد که از جمله، روزی است که هیچ انسانی «مالک بر دیگری و به چیزی نیست».

• توحید: در آغاز، عقلا هستند با دانشهانشان. کثرت آراء، به یمن جریان آزاد دانشها و اندیشه ها، به توحید می انجامد. پس توحید ناقص کثرت آراء نیست بلکه نیازمند بدان است. نیازمند آن بیان آزاد است که در آن، حقوق، شفاف بیان شده باشند و میزان عدل برای سنجش نظر و عمل در اختیار نهاده و روش و هدف شناسانده شده باشند. بدین قرار، بر اصل توحید، هر فرآیند انسانی با کثرت آراء شروع می شود و به یمن خشونت زدائی، در جریان رشد، به توحید، به رأی خالی تر از ظن و پر تر از حق و علم می انجامد: از میان برخاستن حدها و ممکن شدن رشد در آزادی و دوستی، بر میزان عدل. بدین قرار، در بیان آزادی، توحید در برگیرنده اصلهای دیگر به تربیتی می شود که انسانها به طور مداوم از محدود کننده ها، آزادی بجویند. موازنه عدمی همین است.

سامانه ای از اصولی با این خاصه ها را در هیچ بیان قدرتی نمی توان جست. و تنها یک قرائت از قرآن وجود دارد که در آن، اصول راهنمای آن دارای همه این ویژگیها با هم باشند. بنا بر این، آن تعریفهایی که در بیرون از قرآن، - اغلب بر وفق فلسفه قدرت افلاطونی و اندیشه های

ارسطویی- برای این اصول ساخته شده اند، همگی ناقض قرآن هستند. هم خود پر شمار تناقض در بردارند و هم قرآن را مجموعه ای از آیات ضد و نقیض می کنند و هم دنیای مسلمانان را گرفتار استبدادی دیر پا می کنند که کرده اند. و تنها قرآن است که سامانه ای از اصول، هر یک بیاتر اصول دیگر، در خود خالی از تناقض و خالی از تضاد با یکدیگر و واجد خاصه های حق، در اختیار انسان می گذارد. افسوس که از این اصول، جامعه مسلمان و دیگر انسانها بکسره غافلند.

## ۲ - هر اصل می باید در خود واجد همه خاصه های حق باشد:

حق با انسان است که بخواهد محکی برای تمیز بیان آزادی از بیان قدرت در اختیار او قرار گیرد. بیان آزادی باید همه اصولش واجد ویژگیهای حق باشند. اشاره کنم حق آن است که تک انسانها خود به جستجوی بیان آزادی بر آیند و خاصه های آن را بجویند. با این مقدمه، ویژگیهای بیان آزادی را فهرست می کنم بدان امید که این انسان در پی به تجربه گذاشتن یکایک این ویژگیها شود.

از راه فایده تکرار، یادآور می شوم که بر اصل ثنویت، تشخیص و تعریف و تشریح بیان آزادی میسر نیست. زیرا ثنویت یعنی حد و با یکدیگر رابطه قدرت برقرار کردن. در حالی که در هستی، تنها قدرت (= زور) است که حد و رابطه قوا میان محوری با محور دیگر برقرار می کند. پس بر اصل ثنویت، تنها بیانی که قابل ساخته شدن است بیان قدرت است. و از آن زمان که تاریخ زندگی انسانها آغاز شده است تا امروز، بر این اصل، جز بیان قدرت ساخته نشده است زیرا بیان آزادی بر مبنای این اصل هرگز قابل ساخته شدن نیست. بر اصل موازنه عدمی است که آزادی تعریف می جویند:

۱. بیان آزادی ترجمان اندیشه موازنه عدمی است و سامانه ای از اصول راهنماست که خالی از تناقض است. از این دیدگاه، موازنه عدمی اینهمانی عقل با هستی هوشمند است و رهائی انسان در پندار و گفتار و کردار از محدود کننده ها است. بر این اصل، عقل، آزادی خویش را باز می جوید زیرا از هر محدود کننده ای آزاد می شود. در بیان آزادی، هم هدف و هم روش هر دو آزادی هستند. بر اساس موازنه عدمی و با این روش، عقل آزادی شکل می گیرد که از دید هستی هوشمند، رهبری آزاد خویشان را در اندیشه و کنش می جوید و در مقام شناسایی، در واقعیت می نگرند. یعنی تکرار او، برخلاف تکرار بر اصل ثنویت، مستقیم است و واقعیت را همان سان که هست بدین قرار، بیان آزادی اینست: بیانی شامل اصل راهنما و هدف و روشی که انسان را بر آزادی خود، به صفت دوام، عارف و به دیدن واقعیت همانسان که هست توانا می کند. یعنی به او امکان می دهد، در واقعیت بنگرد بی آنکه به صورت از محتوی و یا به جزء یا اجزائی از جزء یا اجزای دیگر و یا به مادیت از «روح آن» (به قول فیزیک دانان فیزیک کوانتیک) غافل شود.

۲. از آنجا که بنا را بر تضاد گذاشتن، تن دادن هم به جبر و هم به جبار و هم دشمنی و خصومت را مینا گرداندن است، بیان آزادی ترجمان توحید می شود و به انسانها امکان می دهد تضاد و خصومت زدائی کنند به تریبی که جریان زندگی انسانها گذار دائمی از کثرت به توحید و بی نیازی از برقرار کردن روابط قوا بگردد.

۳. از آنجا که فعالیتهای غیر آزاد، دستوری (تکلیف تعیین کردن از بالا) هستند، بیان آزادی ترجمان حقوق ذاتی انسان و حقوق جمعی آنها است. از آنجا که عمل به حقوق، خودجوش است، بیان آزادی روشی عمل کردن خودجوش (بدون اکراه) به حقوق است و به انسان امکان می دهد زندگی اش را به نحو خودجوش و در هماهنگی با استعدادهای پیشین برود. فرهنگی که فرآورده فعالیتهای خودجوش انسانها می شود، فرهنگ آزادی و دوستی و عشق می گردد. در حقیقت، رابطه آزاد، رابطه خالی از اکراه یا رابطه ایست که حاصل فعالیتهای خودجوش استعداد انس در انسانها است. در نتیجه:

۴. بیان آزادی بیانی است که به هر انسان و جمع انسانها امکان می دهد مستقل باشند. یعنی تمرین خودبازی و رهبری را در خود داشتن است. انسان خودمختاری که آلت قدرت نیست، انگیزه و هدف (آزادی) و روش (بازهم آزادی) و رشد در آزادی را خود بر می گزیند. به خلاف بیان قدرت که عمل به آن سبب می شود رهبری از انسان به قدرت منتقل شود. این از ویژگیهای بیان قدرت است که رهبری در بیرون از انسان قرار می گیرد و هدف را هم رهبری بیرون از انسان (= قدرت) معین می کند. بدیهی است هدفی که قدرت بر می گزیند، جز قدرت نمی شود. به محض این که قدرت هدف شود، روش نیز قدرت (= زور) و پراثر گشته است. بدین قرار، وجود دلیل در خود اندیشه یا عملی که انسان می کند، به ما می گوید که بیان آزادی راهنمای او بوده است یا خیر. در حقیقت، اگر بیان قدرت راهنما باشد، ممکن نیست دلیل را بتوان در خود اندیشه یا عمل جست. زیرا هدف و روش آن را قدرتی معین می کند که دلیل نیز نزد خود اوست. برای مثال، کسی که امر یک مستبد را اجرا می کند، دلیل عمل او نزد مستبد است نه نزد خودش. بدین قرار، از تفاوتی عمل به حق با عمل به ناحق، یکی اینست که توجیه سخن/عمل، به معنای مشروعیت بخشیدن به عمل، نشان می دهد بر حق بوده است یا بر ناحق؛ هرگاه دلیل سخن/عمل در خود عمل قرار گیرد و شفاف بیان شود، نشان می دهد حق محور است. در حالی که توجیه و دلیل سخن/عمل ناحق در خود آن نیست. نزد امر آن است. باز در نتیجه:

۵. بیان آزادی از جنس نور است، و به سامانه ای از اصول راهنما و روش گفته می شود که به انسان و به جمع انسانها امکان می دهد در «نور علی نور» یا در شفافیت کامل زندگی کنند. در حقیقت، بیان قدرتی که از هر جهت شفاف باشد وجود ندارد و بستگی به میزان ابهام و تاریکی در هر بیان، می توان به اندازه رسوخ بیان قدرت در آن پی برد. و بر همین اساس، به میزانی که یک بیان شفاف می شود، به همان میزان به بیان آزادی بی خدشه نزدیک تر می شود. هرگاه انسانها بیان راهنمایی با این ویژگی را برگزینند، می توانند جهانی زلال و شفاف را تصور کنند که رها از قدرت، به صلح و آشتی فرصت ظهور می بخشد و جهانیان از امکان رشد در آزادی بهره مند می شوند.

۶. با توجه به خصوصیات ذکر شده در بالا، بیان آزادی، بیانی می شود که انسان و جامعه انسانی را از تمامی تبعیضا (تبعیضهای دینی، ملی، قومی، نژادی، جنسی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تا طبیعی) یعنی تبعیض بسود یک شیوه زندگی به زیان محیط زیست) رها می کند. به خصوص، آدمیان را از آنچه در درون هر انسان، و در درون هر جامعه، به تبعیض بسود این استعداد و به زیان استعداد دیگر (یعنی فروکاستن انسان تا حد ماشین، به بهانه تخصص) می انجامد و نیز تمامی تقدما (چه زمانی؛ تقدم گذشته بر حال و آینده، یا حال بر گذشته و آینده و چه مکانی؛ ناسیونالیسم های خاکی و خونی؛ و چه ذهنی؛ دعوای تقدم این حق بر آن حق، این اصل بر آن اصل و...) آزاد می کند. بنا بر این:

۷. آن بیان آزادی می شود که الف) هر انسان را همواره از حقوق و استعدادهای خویش آگاه نگاه می دارد و ب) زندگی او را فعالیت هماهنگ استعدادهای او بر خورداری از حقوق معنوی و مادیش می کند و ج) تکالیف بیرون از حقوق را الغاء می کند و تکلیف را عمل به حق می گرداند و در نتیجه، د) در سطح هر جامعه ملی، انسانها را مدافع حقوق یکدیگر و در سطح جهانی، جامعه ها را مدافع حقوق ملی یکدیگر و پاسدار حقوق هر انسان در هر جای جهان می گرداند. در نتیجه،

۸. در بیان آزادی، محلی برای دوگانگی حق و مصلحت و تقدم مصلحت بر حق نمی ماند. بیانی بیان آزادی است که بنام آن، هیچ مصلحتی خارج از حقوق انسان تعریف نشود و با به نام آن هیچ حقی از حقوق یک ملت و یا حقی از حقوق جامعه انسانی جهانی کنار گذاشته نشود. از آنجا که حقوق مجموعه اند و نقض هر حقی نقض مجموع حقوق است، در بیان آزادی، مصلحت بیرون از حق انکار حقوق و بلکه عین مفسدت می شود. پس پرسیدنی است در این بیان، مصلحت چه کاربردی دارد؟ مصلحت در این بیان تنها یک معنای سراسر دارد و آن نیکو ترین روش عمل به حق یا اتخاذ روش خالی از خشونت در عمل کردن به حق است. حتی اگر همین تعریف در جامعه های امروز به اجرا در آید، جهانی آزاد و در رشد هماهنگ می یابیم.

۹. بیانی را بیان آزادی می گوئیم که الف) خشونت را سرشت انسان نشمارد و ب) به عدم خشونت (Non-Violence) بسنده نکند و مجموعه ای از روشهای خشونت زدائی (De-violentization) هم برای تک انسانها و هم برای یک جامعه و هم جامعه جهانی ارائه کند. در پایان همین مبحث، روشهای خشونت زدائی را که قرآن در اختیار انسانها می گذارد، بیان خواهیم کرد.

۱۰. بیان آزادی در برگرفته‌های روشنفکری است که جریانهای آزاد اندیشه‌ها و دانشها و فنون و اطلاعاتها از راه: الف) الغای تمامی انواع سانسورها و زدودن مجازها و اسطوره‌ها و ج) نسبی گرداندن اندریافت هر کس از حق، و بنا بر این (د) آزاد کردن دین، باور و حق از وسیله قدرت گشتن را فراهم می‌کند. در جریان رشد است که گستره جریان اندیشه‌ها و دانشها و فنون و اطلاعاتها هرچه گسترده‌تر می‌شود. زیرا بدین جریان است که، در رشد، انسان جانشین قدرت می‌شود.

۱۱. بیان آزادی خالی کردن تعریفهای آزادی و استقلال و رشد و فرهنگ، از مؤلفه‌های قدرت (= زور) و قراردادن میزان عدالت در جای خود است که همانگونه که در ابتدا آوردیم، میزان تمیز حق از ناحق است. در نتیجه؛

۱۲. بیان آزادی جدا کننده فرهنگ از ضد فرهنگ (= فرآورده‌های زور) بوده و انسانها را از تولید و مصرف فرآورده‌های ویرانگر آزاد و به همگان روش شرکت در مدیریت جامعه خویش و برخورداری همه جهانیان از حق صلح و شرکت در مدیریت جهان و عمران طبیعت را می‌آموزد. در این معنا، هستی، حقوقمند است و عدالت از جمله میزان تمیز «هستی-دارهای حقوقمند» از «فرآورده‌های زورست که از خود هستی ندارند و نا-بودی به همراه می‌آورند». این فرآورده‌ها تولید و بود خود را از قدرتی (=زور) دارند که خود فرآورده روابط قوا است، یعنی در هستی حقوقمند جایی ندارند و بلکه ضد حق اند.

۱۳. بیان آزادی در برگرفته‌های اصل راهنما و روشها و هدفهای است که انسانها را در فطرت خویش، بمثابه هستنده‌های حقوقمند و صاحب استعدادها و رشد یاب، نگاه می‌دارد و به آدمیان امکان می‌دهد نیروهای محرکه خویش را در رشد هماهنگ این استعدادها بکار برند. با این نگاه است که در می‌یابیم بسیاری از روابط و مناسبات کنونی که میان انسان و نیروهای محرکه جامعه وجود دارند، نه بر اساس بیان آزادی بلکه بنا بر انواع بیانهای قدرت برقرار شده‌اند و تا این روابط تغییر نکنند رشد انسانی با مانع جدی روبه‌روست.

بنا بر بیان قدرت، انسان که در واقع خود نیروی محرکه‌ای است که سازنده و نیز جوینده نیروهای محرکه است و همچنین توانا به تألیف و ترکیب نیروهای محرکه و بکار بردنشان در وصول به هدف (برای مثال تولید فرآورده‌ها) است، در «نیروی کار» از خود بیگانه و آلت می‌شود. \* در حال حاضر و بنا بر بیان آزادی، رابطه انسان با نیروهای محرکه از راه بنیادها برقرار می‌شود. این بنیادها (شامل دولت، احزاب، بنگاههای اقتصادی و...) هیچیک اسباب رشد و آزادی انسان نیستند، زیرا همه آنها انسان را بمنزله «نیروی انسانی» بکار می‌برند. رابطه‌ای که بنا بر بیان قدرت میان بنیادها و انسان‌ها برقرار می‌شود، اینست:

بنیادها ← انسان و نیروهای محرکه (بعنوان وسیله) ← هدف (= قدرت).

بنا بر بیان آزادی، رابطه تغییر می‌کند و ترتیب زیر را می‌یابد:

انسان ↔ بنیادها → هدف (= رشد انسان در آزادی از راه بکار بردن نیروهای محرکه)

توضیح آنکه در رابطه نخست مسیر بنیادها تا هدف یک سویه است. یعنی بنیادها از راه تخریب نیروی‌های محرکه، انسان را از خود بیگانه می‌کنند تا قدرت را بزرگ و متمرکز کنند.

اما در رابطه دوم، مسیر انسان تا هدف دو سویه است. بدین معنا که انسان مولد نیروهای محرکه بشمار می‌آید و متقابلاً، نیروهای محرکه در رشد و بارور ساختن انسان اثر می‌گذارند و در آخر این نیروها در هدف با انسان یگانه می‌شوند. در این رابطه، انسان خود غایت است و رشد در آزادی و برآوردن نیازهای وی که در جریان رشد، در او نو به نو می‌شوند هدف نیروهای محرکه جامعه است.

۱۴. بیان آزادی بیانی است که به هر انسان و به هر جامعه انسانی امکان می‌دهد، در باورهاشان، در نظرهایی که می‌سازند، در دانش‌هایی که می‌جویند، علم را از ظن خالی کنند. بدین قرار، بیان آزادی، وارونه رابطه‌ای را با انسان برقرار می‌کند که بیان قدرت برقرار می‌کند. توضیح این که رابطه‌ای که بیان قدرت (دین از خود بیگانه، ایدئولوژی و...) میان خود بمثابه مرام با انسان برقرار می‌کند، چنین است:

دین، مرام، و... ← انسان ← هدف، که قدرت در اشکال گوناگون سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است

در این رابطه، مرام اصل است و انسان «برای» مرام و در خدمت مرام است و این انسان از راه خصومت و جنگ است که به دین یا مرام یا ... خدمت می‌کند. راست بخواهی هدف را هم خود دین معین نمی‌کند بلکه «بنیاد دینی» است که معین می‌کند و هدفی که این بنیاد معین می‌کند، به ضرورت قدرت است. چرا که خود بیان قدرت است.

بنیان آزادی، رابطه را بدین ترتیب تغییر می‌دهد:

انسان ↔ بیان آزادی (دین یا مرام یا اندیشه راهنما بمثابه بیان آزادی) ↔ هدف (رشد انسان در آزادی).

در این رابطه، دین یا مرام یا اندیشه راهنما برای انسان است. انسان، به یمن اندیشه راهنما، هدف را بر می‌گزیند و در پی تحقق آن می‌شود. خصومت و جنگ نیز بی‌محل می‌شوند. زیرا الف) رابطه‌ها بر اساس حقوق برقرار می‌شوند و ب) دین‌ها و مرامها و اندیشه‌های راهنما از راه بحث آزاد است که با یکدیگر رابطه می‌جویند و به یکدیگر نقد می‌شوند.

۱۵. با توجه به تعریفهای بالا و این واقعیت که انسان امروز، شخصیتی پاره پاره یافته و از ساختن هویت خویش در جریان رشد ناتوان گشته است، بیان آزادی، بیش از همه، در بازسازی شخصیت منسجم و بازیابی توان ساختن هویت از راه رشد کاربرد یافته است. لذا، پانزدهمین ویژگی بیان آزادی اینست: مجموعه‌ای از اصول و روشها و هدف که بکار بردنشان انسان را همان مجموعه‌ای از استعدادها و حقوق و فضل‌ها بگرداند که بنا بر فطرت خویش هست و بدو در ساختن هویت خویش استقلال ببخشد. با توجه به انواع «فکرهای جمعی جبار» که مرتب ساخته می‌شوند و استقلال را از انسانها می‌ستانند، و با توجه به جبرهای بیشتر دیگری که انسانها سیرشان هستند و با توجه به برده‌داری جدید که انسانها را برده سرمایه‌سالاری و دین‌سالاری و سازمان‌سالاری و... گردانده است، انسان امروز، بیش از همه، به استقلال نیاز دارد. بدین قرار، بیان آزادی، راه و روش تغییر رابطه انسان با بنیادهای جامعه می‌شود. بدین ترتیب که اگر بنا بر بیانهای قدرت، میان انسان با بنیادهای اجتماعی رابطه زیر برقرار است:

بنیاد (دینی، سیاسی، تربیتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی) ← انسان (وسیله) ← هدف

اما بنا بر بیان آزادی، میان انسان و بنیاد این رابطه برقرار می‌شود:

انسان ↔ بنیاد (دینی، سیاسی، تربیتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی که وسیله هستند) ↔ هدف (رشد در آزادی).

۱۶. بیان آزادی وقتی بیان آزادی است که همه زمانی و همه مکانی باشد. حقوق انسان را جهان شمول می‌دانیم. چرا که حق است و خاصه‌ای از خاصه‌های حق اینست که همه مکانی و همه زمانی باشد. همانطور که علم وقتی قطعی است، حق و همه زمانی و همه مکانی می‌شود. بنا بر این ویژگی، آن بیان بیان آزادی است که بتواند میان انسانها و میان آنها و طبیعت رابطه‌ای را برقرار کند که رابطه قوا نباشد و عرصه حیات را فراخای لاگراه بگرداند.

۱۷. ویژگی دیگر بیان آزادی این است که انسان را از مدارهای بسته و فکرهای جمعی جباری که قدرت می‌سازد و بدان افق دید و امید آدمی را می‌بندند، رها می‌سازد. یکچند از این مدارهای بسته و فکرهای جمعی جبار که به رغم هشدارهای مکرر قرآن، در میان مسلمانان از همه رایج‌تر هستند از این قرار اند:

• مدار بسته بد و بدتر و این فکر جمعی جباری که دفع افسد به فاسد است؛

• هدف وسیله را توجیه می‌کند که خود گویای غفلت از این واقعیت است که اصل راهنما و هدف در وسیله بیان می‌شوند؛

• مصلحت فوق حقیقت و حاکم بر حقیقت است غافل از این که مصلحت بیرون از حقیقت عین مفسدت است؛

• این فکر جمعی جبار که قدرت، هدف مبارزه سیاسی است و انسانها را از این واقعیت غافل نگاه داشتن که آزادی و حقوق هر انسان ذاتی‌ای است و هستند، نه مانند کالاها دادنی و گرفتنی. انسانها هرگاه زندگی خویش را عمل به حقوق بگردانند، استبدادی بر جا نمی‌ماند تا نیاز به مبارزه با آن افتد؛

- « مردم نادانند » بنا بر این نیازمند « استبداد صالح » نخبه های عادل هستند، فکر جمعی جباری است که فقط با غفلت از دو واقعیت می تواند ساخته شود: یکی اینکه نادان نیازمند دانائی است و نه استبداد و زور از ناحیه دیگری، دیگر آنکه استبداد صالح وجود ندارد. چرا که زور نیروئی است که انسان بدان جهت ویرانگری می دهد. استبداد هر آبادی را که می یابد، ویران میکند؛
- زن ناقص العقل و دون مرد است و...؛
- سنجیدن حق به شخص؛
- کیش شخصیت و خود سانسوری و دیگر سانسوری؛
- تقدم و تسلط تقدیر بر تدبیر؛
- جبر تاریخ و جبرهای دیگر؛
- یک دست صدا ندارد؛
- مشت با درفش نمی جنگد؛
- خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو؛
- دوگانگی حق و تکلیف و بیگانگی تکلیف از حق و تقدم آن بر حق؛
- جبر فقر و غنا؛
- و انواع دوگانگی های تضادمحور که همه توجیه گر این یا آن تبعیض اند؛

و...  
 ۱۸. ویژگی دیگر بیان آزادی این است که در این بیان هر زیر-سامانه ای دارای همه اصول راهنمای عمومی و بنابراین ترجمان آزادی است. از جمله می توان به چند سامانه مهم که در قرآن بیان شده اند اشاره کرد؛  
 ۱۸/۱ سامانه حقوق انسان که سامانه ای از اصول راهنما برای غافل نشدن انسان از آزادی خویش و عمل کردن به حقوق خود است و شامل اصول زیر می باشد؛

۱. اصل کرامت انسان و کرامت تمامی پدیده های هستی به قصد تنظیم رابطه ها بر وفق کرامت و تقوایی که کرامت می افزاید؛
۲. اصول راهبر عقل در غفلت نکردن از آزادی خویش؛ موازنه عدمی بمثابه اصل راهنمای عمومی و اصل تقدم تدبیر بر تقدیر به مثابه میزان؛
۳. حقوق انسان و تابعیت حقوق موضوعه (حقوق پوزیتیو) از حقوق ذاتی. باز گذاشتن دست انسان در دمساز کردن حقوق موضوعه در جریان رشد او با حقوق ذاتی و انطباق پذیری روز افزون این حقوق با حقوق ذاتی؛
۴. مسخر انسان شناختن آسمانها و زمین، به سخن دیگر، شکستن اسطوره و سلب خدائی از تمامی پدیده ها (انسان و ستاره و خورشید و جن و ... ) و الغای کیش شخصیت و... به قصد گستراندن فضای عقل آزاد و محدود کردن تدریجی قلمرو «ظن گرائی» به هدف اصلاح پندارها و گفتارها و کردارهای غیر عقلانی. این بخش از رهنمودهای قرآن از بیشترین اهمیت برخوردار است زیرا که نسبت پندارها و گفتارها و کردارهای عقلانی به پندارها و گفتارها و کردارهای غیرعقلانی در یک جامعه است که ضابطه وجود آزادی در آن جامعه و بنا بر این ضابطه رشد انسان و جامعه انسانی است. جامعه های استبداد زده آنها هستند که، در آنها، قلمرو پندار و گفتار و کردار غیر عقلانی (مانند بیانهای رایج آخرالزمانی و منجی گرایانه در ایران امروز) گسترده و قلمرو پندار و گفتار و کردار عقلانی محدود است.
۵. اصل تقدم و حاکمیت انسان بر بنیادهای اجتماعی (Institution). انسان در خدمت بنیاد اقتصاد نیست. انسان در خدمت بنیاد سیاسی نیست. در خدمت بنیاد اجتماعی هم نیست. انسان در خدمت بنیاد تعلیم و تربیت، بنیاد هنر و بنیاد فرهنگی هم نیست. انسان بر همه بنیادهای جامعه رهبری دارد. از این دیدگاه، سرمایه سالاری و دین سالاری (ولایت مطلقه و غیر مطلقه فقیه) و نظائر آن ناقض بیان آزادی می شوند. و از این روست که قرآن با شدت تمام خواهان الغاء آنها می شود.

۶. از سامانه حقوق، دو اصل دیگر هنوز مانده است: یکی اصل دوستی و برادری و برابری، بنا بر این که دین جز محبت نیست میان باورمندان، و دوستی با ناباورمندان تا آنجا که بنا را بر دشمنی نگذارند. و دیگری اصل صلح که حقی از حقوق انسان است.

۱۸/۲ سامانه اقتصادی؛ در قلمرو اقتصاد، اصول راهنمایی که بیان آزادی در قرآن بازگو می کند عبارتند از؛  
 ۱. اصل توحید حقوق به جای تضاد منافع ۲. در طبیعت از هر چیز به اندازه وجود دارد. بنا بر این کمبودها امری اجتماعی و ناشی از روابط قوا در جامعه ها و تولید فرآورده های ویرانگر حیات هستند. ۳. ممنوعیت اسراف و تبذیر ۴. مالکیت انسان بر سعی خویش و حق او بر برخورداری از امکانش برای کار. ۵. اصل لاضرر ۶. منع استثمار با بکار بردن انواع روشهایی که در جامعه ها بکار می رفته اند و می روند که در کتاب اقتصاد توحیدی ۴۴ روش را شناسائی کرده ام. ۷. تحریم ربا بمثابه آزاد کردن سرمایه و دیگر نیروهای محرکه در بکار افتادن برای تولیدهایی که نیازهای انسانها را در جریان رشد بر می آورند. سامانه ای از این اصول قادر است انسان را همواره آزاد و راهبر سمت دادن نیروهای محرکه در رشد نگاه می دارند.

۱۸/۳ سامانه سیاسی؛ در قلمرو سیاسی، اصول راهنما عبارتند؛

۱. ولایت جمهور مردم که نزدیک تر است به اصل قرآنی « در معاد، کسی بر دیگری مالک به چیزی نیست. » ۲. همگانی و برابر شناختن حقوق و مسئولیت ها ۳. الغای فرعونیت و دیگر اشکال استبداد. ۴- ممنوعیت جنگ پیشگیرانه ۵. برابری زن و مرد در ولایت بر یکدیگر و الغای امتیازها و تبعیض های سیاسی دیگر. ۵. شناختن حق اختلاف و کثرت آراء و تأسیس بحث آزاد و جریان آزاد اندیشه ها. ۷. حق اختلاف و حق اشتراک و حق صلح اجتماعی به قصد ممکن کردن مشارکت گروههای قومی و نژادی که در یک جامعه زندگی می کنند. در نتیجه، ۸. موازنه عدمی بمثابه اصل راهنمای رابطه جامعه ها با یکدیگر بر وفق حقوق جمعی هر یک از آنها. ۹. شناختن حقوق برابر برای جامعه های شرکت کننده در جامعه جهانی بقصد ممکن کردن اداره جامعه جهانی با مشارکت آزاد و برابر جامعه های عضو.

۱۸/۴ سامانه اجتماعی؛ در قلمرو اجتماعی این اصول وجود دارند؛

۱. الغای نابرابری زن با مرد و دیگر نابرابری ها. ۲. اصل گرداندن علاقه و عشق در ازدواج و الغای تمامی امتیازهای اجتماعی بنا بر اصل گذار از تضاد اجتماعی به توحید اجتماعی. ۳. الغای تبعیض های نژادی و ملی و قومی و گروهی... و ۴. شناختن حق بر ساختن هویت برای هر انسان و هر جامعه. ۵. پاره کردن تار عنکبوت روابط شخصی قدرت به قصد گشودن فضای جامعه بر روی انسان و باز و تحول پذیر کردن نظامی اجتماعی. ۱۸/۵ سامانه فرهنگی؛ در قلمرو فرهنگ اصول راهنما عبارتند از ۱. الغای خدائی قدرت به هر شکل که در آید و نفی تقدم و تفوق قدرت بر حق. ۲. تمیز فرهنگ آزادی از ضد فرهنگ قدرت و سمت دادن جامعه ها به خلق فرهنگ آزادی از راه در اختیار گذاشتن روشها برای پیشگیری از اسطوره سازی و پذیرش فکر جمعی جبار ۳. شناختن حق داشتن فرهنگ برای هر قوم و هر جامعه. ۴. توحید فرهنگی در مقیاس جهان از راه جریان آزاد فرآورده های فرهنگ آزادی در مقیاس جهان. ۵. آزادی جریان دانشها و فنون و فرآورده های هنری. ۶. پیشنهاد سامانه ای از ارزشهای اجتماعی که همه ترجمان آزادی اند.

۱۸/۶ سامانه قضائی؛ این سامانه حافظ حقوق است و تابع اصول راهنمایی است که در کتاب قضاوت و حقوق انسان در قرآن تبیین شده اند و به هنگام پاسخ به پرسش در باره مجازاتها بدانها باز می پردازم. در اینجا فقط مایلم یک اصل از آنها را یادآور شوم زیرا می بینیم چه اندازه دستگاه قضایی ایران امروز از آن دور افتاده است؛ اصل جبرائی و ترمیمی بودن قضاوت و کیفر در قرآن (در برابر سرکوبگری)

۱۸/۷ سرانجام در قلمرو رابطه انسان و دین، اصول راهنما عبارتند از: ۱. اصل لاکراه نه تنها بدین معنی که انسان در پذیرفتن دین آزاد است بلکه بدین معنی - که معنی اصلی آیه است - که در دین اکراه نیست و دین اکراهی در واقع دین حق نیست. به سخن دیگر، رهنمودها هم راهبر انسان در زور و خشونت زدائی و هم آگاهی دهنده نسبت به برخورداری از آزادی و حقوق ذاتی است. ۲. اصل تضاد حق با قدرت در دینداری

۳. «دین شما را و دین من مرا است» یا اصل آزادی دینی. ۴. دین، آئین اخلاق و محبت ۵. ایجاد گشایش (پس) به یمن آموختن روش برخورداری از آزادی و حقوق ۵. تمیز راه رشد از بیراهه (غی) ۶. در بردارنده خاصه های حق برای تمیز حق از ناحق. و...

**بخش دوم: قواعد خشونت زدائی آن سان که در قرآن آمده اند:**

بیان آزادی در برگزیده روشهایی مختلف در قلمروهای گوناگون است. اما روش عمومی آن خشونت زدائی است (\*) که در زیر با نگاهی بر اساس موازنه عدمی می‌کوشیم بحث را در عمق پیش برده و مهمترین قواعد مربوط به خشونت زدائی، آنسانی که در قرآن آمده است، را بررسی کنیم. بحث را در مورد مشخصی پیش می‌بریم و فرض می‌کنیم زورگویان، عقل ما را از چهارسو در محاصره قرار داده اند و ما در شرایطی قرار گرفته ایم که باید بین آزادی و خشونت یکی را برگزینیم.

**آموزه اول: نپذیرفتن حکم زور و مرز مشترک پیدا نکردن با زورپرست (۱)؛**

حق با ناحق مرز مشترک ندارد. پس هیچ رو نباید به زورپرست امکان داد قلمرو زورمداری را تنها قلمرو فعالیت‌ها کند. روش بایسته ناگزیر کردن زورپرست به رویارویی در فراخوانی حق است. اما انسان چگونه بتواند زور متجاوز را با نیرو دفع کند بدون اینکه از آزادی و کرامت خود غافل شود؟ زیرا دیدیم که روش آزادی یکی است. زور را روش کردن، غافل شدن از آزادی است. و نیرو وقتی در تخریب بکار می‌افتد که در زور از خود بیگانه شده باشد. پس نیرو وقتی در مقابله با زور پرست، بکار می‌رود، زور شده است و نیرو خواندن آن، تجویز خشونت است که با فریب دادن عقل انجام می‌گیرد. برای آنکه خود به دام زبان فریب نیفتیم و روشی بجوئیم که فریبهای زورپرستان را باطل کند، به قاعده بعد نیز باید توجه کنیم:

**آموزه دوم: واکنش نشدن از راه نپذیرفتن روش ناقض آزادی و کرامت (۲)؛**

پنداری مشکل ما لاینحل شد. از سوتی بسا واجب می‌شود نیرو بکار بریم که چون بر ضد زورپرست است، زور است و از سوی دیگر، این روش انسان را از آزادی و کرامت خویش غافل می‌کند. این تناقض اگر واقعی است، کدام راه حل را پیدا می‌کند؟ فراموش نکنیم که، بنا بر فرض، عقل آزاد، از چهار سو، با زور رویارو است. عمل به دو آموزه اول و دوم، پیروزی زور پرستان را غیر ممکن می‌کند. پس کار بعدی، خشونت زدائی بقصد آزاد کردن زور پرست از زور و امکان فراهم کردن برای او در باز یافتن آزادی و کرامت خویش است.

**آموزه سوم: جانشین کردن روش قدرت با روش آزادی است (۳)؛**

با رعایت این سه آموزه، بکار بردن نیرو بدون آنکه جهت ویرانگر پیدا کند، میسر می‌شود. در حقیقت، جهت ویرانگر را زور پرست متجاوز به نیرو بخشیده است. کاری که عقل آزاد می‌کند، بازداشتن زور از ویرانگری است. بنابراین جهت عمومی نیرو را نگاه می‌دارد و با خنثی کردن زور، چهار دیواری فرو می‌ریزد. از آن پس، بکار بردن نیرو در ویران کردن زور پرست تجاوز از حق است و جایز نیست. بنابراین،

**آموزه چهارم: به نیرو نباید جهت ویرانگر داد (۴)؛**

حتی وقتی از چهار سو در محاصره زور هستی، هدف باید بیرون رفتن و بیرون بردن از حلقه محاصره باشد. می‌باید از روشی پیروی می‌کرد که ابراهیم در حلقه آتش انجام داد: بنا بر قرآن، ابراهیم (ع) در حلقه آتش قرار گرفت و آتش بر او سرد شد. برای آنکه آتشی بر آدمی یا آدمیان سرد شود هدف می‌باید بی اثر کردن آتش باشد: رویارویی تمام حق با تمام زور باید باشد.

رعایت این چهار آموزه و قواعد دیگر انسان آزاد را از تنگنایی که زور در آن قرارش می‌دهد، رها می‌کند و به فراخوانی لاکراهش می‌برد. در این فراخنا، عقل به ابتکارهایی توانا می‌شود که پیروزی شماری اندک از آزادگان را بر شمار بزرگی از زورپرستان میسر می‌گرداند. اما رعایت چهار آموزه بالا، در گرو رعایت آموزه های تکمیلی دیگری است:

**آموزه پنجم: استقلال قوه رهبری از دست نرود (۵)؛**

نپذیرفتن حکم زور در قرآن معنا ندارد. بلکه از دست ندادن استقلال قوه رهبری آموزه قرآن است. انسان‌های آزاد، حتی وقتی در محاصره آتش زور هستند، هر یک باید نفس خویش را مکلف بدانند و اگر در صبر به خدا باشند، آتش بر آنها سرد می‌شود. اگر نه، هیزم آتش زورمداری می‌شوند و خاکستر می‌شوند. بدین قرار، استقلال قوه رهبری، خودکامگی نیست، «آزادی از» همه صفات است که زور را، در شکلی از اشکال آن، در آدمی مؤثر می‌کند. علامت بارز استقلال رهبری، یکی جهت ویرانگر ندادن به نیرو است.

**آموزه ششم: ایهام زدائی (۶)؛**

نه تنها نباید گذاشت زورپرست انسان آزاد را گرفتار ایهام کنند بلکه باید کوشید ایهام‌هایی را هم که زور پرست را به بردگی قدرت در آورده‌اند، زدود.

تجربه‌هایی که هر نفر انسانی می‌کند و یا هر جمعی از انسانها می‌کنند و یا در جریان آنها قرار می‌گیرند، به عقل و عقلهای تجربه‌گر و به عقلهایی که در جریان تجربه قرار گرفته‌اند، می‌آموزند که ممکن نیست از چهار سو زور در کار آورد مگر به ایجاد ایهامها. بیان آزادی را نمی‌توان در بیان قدرت از خود بیگانه کرد، مگر به ایهام‌سازیها.

**آموزه هفتم: عمل به حق و دفاع از حق تا آنجا که میان حق خویش و حق متجاوز نیز، بسود حق خود، تبعیض قائل نشد (۷)؛**

ان قاعده که، در نزاع، «یکی از دو طرف باید از میان برونند» ترجمان قدرت مداری و اصل راهنمای آن ثنویت تک محوری است. وجدان به یگانگی حق، به انسانی که از چهار سو به محاصره زور در آمده‌است، میدان عمل گسترده‌ای در فطرت زور پرستان و مأموران آنها می‌دهد. به هنگام تجاوز عراق به میهن، این قاعده را با موفقیت کامل بکار بردیم. تا این قاعده بکار می‌رفت، زمان به زمان، از میل قوای متجاوز، به جنگ، کاسته می‌شد. اگر در ششمین ماه جنگ رژیم صدام تن به صلحی داد که پیروزی خشونت زدائی بر خشونت بود، یک علت آن، کاهش روز افزون میل به جنگ در قوای عراق بود. همین روش را با استبدادبان بکار برده‌ایم و همچنان موفقیت‌آمیز است. به خصوص اگر با آموزه هشتم همراه شود:

**آموزه هشتم: اختیار زمان و مکان را، به هیچ رو، نباید از دست داد (۸)؛**

اگر آدمی خود این اختیار را از دست ندهد، هیچ قدرتی نمی‌تواند از دست او بستاند. توضیح اینکه مکان و زمان قدرت (= زور)، هم اینجا و هم اکنون، است. اما زمان عقل آزاد، زمان بی‌نهایت و مکان عقل آزاد بی‌کران لاکراه (= هر جای جهان که با قرار گرفتن در آن بتوان خشونت زدائی را تا انحلال قدرت ادامه داد) است. اگر، در انقلابها، بدون استثناء، به مهاجرت نیاز می‌افتد، بدین خاطر است که شرط پیروزی روش آزادی بر روش قدرت، یکی اینست که انسان آزاد، زمان و مکان روش زور پرستان را نمی‌پذیرد. زنها! تن دادن به زمان و مکان زور پرستان، پیروزی ندارد. بر فرض که کسی بتواند از حصار زور، با غلبه بر زور پرستان، بیرون آید، شکست خورده‌است. زیرا به قدرت اصالت بخشیده و روش او را پذیرفته و بکار برده‌است.

**آموزه نهم: غفلت نکردن از واقعیتها و سود جستن از آنها در خشونت زدائی است (۹)؛**

بر فرض که آدمی در زندان زور پرستان باشد، هنوز عقل او فضای بیکران اندیشیدن را دارد و آن را هیچ قدرتی نمی‌تواند از او بستاند. افزون بر این، در هر مکانی، پدیده‌هایی وجود دارند که، بکار گرفتن آنها، خشونت زدائی را میسر می‌کند. برای مثال، در تجاوز عراق، نزدیک بود که سدهای خوزستان را منفجر کنند تا قوای عراق زیر آب روند. بدیهی است خوزستان نیز پامال می‌شد. مجوز آن عمل، این بود که خوزستان در حال سقوط است و با سقوط خوزستان، منابع نفت کشور به تصرف عراق در می‌آید، کشور از درآمد نفت محروم می‌شود و، به فقر و جنگ، از پا در می‌آید. با اطلاع به موقع از این طرح ویرانگر، از این جنایت بزرگ جلوگیری شد. بجای آن، اجرای طرح آبیاری و استفاده از آب برای زمینگیر کردن بخش مهمی از قوای دشمن اجرا شد. دو روش، یکی خشونت بر ضد خشونت و دیگری خشونت زدائی، دو نتیجه متفاوت به همراه دارد:

یکی ویرانگری عمومی و دیگر محدود کردن عرصه متجاوز و کاهش دادن کار برد قوای مسلح دشمن همراه با عمران زمین. تنها از آب نبود که بهره می‌جستیم، از پستی و بلندی زمین، از آب و هوای منطقه، از نوع خاک، از شن زار و از هوا نیز استفاده می‌کردیم. روش عمومی جان‌نشین اسلحه کردن پدیده‌های طبیعی، هم به قصد صرفه‌جویی در مصرف اسلحه و مهمات در شرایط محاصره اقتصادی - نظامی، هم به قصد به حداقل رساندن تلفات از دو سو.

تجربه‌های فراوان به انسان آزاد می‌آموزند که اگر آدمی با پدیده‌های محیط زندگی توحید جوید و از این طریق، زمان را به بی‌نهایت برساند، بنا بر این، با سنجش دقیق زمان هر کار، آدمی آن توانی را می‌یابد که هیچ قدرتی نمی‌تواند بر او غلبه کند. برای مثال، اگر دزد مسلحی به خانه‌ای وارد شود و صاحب خانه روش عقل آزاد را بکار نبرده و اسباب ناگامی دزد را، پیشاپیش، تدارک نکرده باشد، با حضور دزد و تهدید او، نخست باید عقل را از مدار بسته بد و بدتر (دادن ثروت یا مرگ) آزاد کند و آنگاه با شناسائی که از خانه خود و نقشه آن و اشیاء گوناگون دارد، قواعدی را که شناختیم بکار برد. بدین قرار،

آموزه دهم: بیرون رفتن و بیرون بردن زورمدار (در این مثال، دزد) از مدار بسته است (۱۰)؛

در حقیقت عقل آزاد می‌داند که تهدیدکننده، خود، زندانی مدار بسته است. در مثال ما، دزد می‌داند که اگر صاحب خانه را بکشد، دزد مسلح قاتلی است که دیر یا زود، گرفتار و مجازات می‌شود. اگر مال را ببرد صاحب خانه در پی مال خود خواهد شد. پس احتمال دارد گرفتار مجازات شود. بنابراین، در موفقیت ضعیفی که متجاوز دارد، احتمال بیرون بردنش از مدار بسته بد و بدتر، نه تنها احتمالی به وزن صفر نیست، بلکه، بسیار هم زیاد است. دو روش تجربه شده‌اند: یکی ستیز را به مدار بسته متجاوز بردن که فراوان تکرار می‌شود و دیگری، آشتی در فضای باز را جان‌نشین ستیز کردن. این روش را، در قلمرو علم و نیز سیاست عملی، خود، با موفقیت آزمایش کرده‌ام. شرط موفقیت چنین روشی اینست که به زور تسلیم نشوی و امید متجاوز را، در غلبه به زور، بدل به باس بگردانی. وارد ستیز و زور آزمائی نیز نگردی و در، برابر زور، در عمل به حق، استقامت و استمرار بورزی. انسان آزاد، اگر هم تجربه‌های گذشتگان و معاصران را نپذیرد، خود می‌تواند تجربه کند تا مطمئن شود بیرون از حق و حقیقت قرار گرفتن مصلحت، مفسدت و تقدم دادن آن بر حق، زندانی شدن در مدار بسته بد و بدتر است. بنابراین، هر زمان، انسان آزاد، از هر سو، به محاصره خشونت در آید، آموزه عمومی قرآن اینست: انسان آزاد و با کرامت می‌باید حق ناطق بگردد و میزان تنزه از ناحق را به صد در صد برساند.

آموزه یازدهم: ایجاد فرصت حر شدن و کرامت باز یافتن است (۱۱)؛

بستن باب ویرانگری با گشودن باب آزاد شدن و بازیافت کرامت، به یمن دو آموزه دهم و یازدهم، ممکن می‌شود. این روش را همه آنهایی که اندیشه راهنمایان بیان آزادی است، با موفقیت بکار برده‌اند. در قلمروهای باور و سیاست و جنگ، این روش بسیار مشکل‌تر است. اما با بهکاران نیز این روش با موفقیت بکار رفته است. در انقلاب مشروطه ایران و در انقلابهای دیگر، بوده‌اند بهکارانی که حر شده‌اند و الگوهای ماندگار از کرامت انسانی گشته‌اند. جامعه‌ها نیز، بتدریج دریافته‌اند با بستن باب ویرانگری، درب ساختن و رشد را باید گشود. در مثالی که در بالا آوردم، دزد مسلح، اگر بیمار نباشد، و صاحب خانه اگر ثروتمند باشد، چرآنواند او را به کار بخواند و دستمایه در اختیار او بگذارد؟ فرصت ایجاد کردن برای حر شدن و کرامت خویش را باز یافتن، سنت همواره متجددی است. بجای زندانی شدن در مدار بسته ویرانگری، گشودن آفق باز همیاری، سنتی است که نیاز به حسین (ع) دارد: تسلیم نشدن به زور و دعوت به حق.

آموزه دوازدهم: بیدار نگاه داشتن وجدان همان آگاهی به ذاتی بودن حقوق و عمل به حقوق و دفاع از حقوق است (۱۲)؛

حقوق را هیچ زوری نمی‌تواند از آدمی بستاند و کرامت را نیز. بنا بر این، وقتی هم آدمی الف در محاصره آتش زور است، نباید از آزادی، از حقوق و کرامت خویش غافل بماند و ب) بی آنکه خسته شود، می‌باید آزادی، کرامت و حقوق زورمدار را به او یادآور شود. در این پهنا است که خشونت بی محل می‌شود و زورپرستی که خشونت را روش کرده است، آزادی و کرامت خویش را باز می‌یابد.

بیان آزادی و سامانه‌هایی که سیمای کلی آنها در بالا آمد خود مجموعه‌هایی هستند از سامانه وسیعتری از اصول عمومی و اصول راهنمای انسان برای زیستن در آزادی و حقوقمندی که نزدیک به تمام قرآن را در برمی‌گیرد. قرآن مکرر به بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی زندگی انسان (در رابطه انسان با خودش، با هموعش و با طبیعت) می‌پردازد و دائم قواعد خشونت‌زدایی را تذکر می‌دهد. افسوس که مسلمانان بیشتر از غیر مسلمانان از این بیان غافلند.

در این جا بیش از این مجال باز کردن آزادی و سامانه‌ای که قرآن برای خشونت‌زدایی ارائه می‌کند نیست. برای تفصیل بیشتر، جستجوگران بیان آزادی می‌توانند از جمله به این کتابها رجوع کنند که نسخه‌های الکترونیکی آنها در دسترس همگان است: اصول راهنمای اسلام، موازنه‌ها، عقل آزاد، عدالت اجتماعی، قضاوت و حقوق انسان در قرآن، زن و زناشویی، کیش شخصیت، اقتصاد توحیدی و...

\* - قواعد خشونت‌زدایی در کتاب عقل آزاد و در مقاله کرامت انسان آمده‌اند.

۱ - اشداء علی الکفار و رحماء بینهم (قرآن، سوره فتح، آیه ۲۹)، بنا بر اصل ثنویت، بکار بردن خشونت بی چون با کافران درک شده است. اما این درک با اصول راهنما و با حق صلح و با دوستی با ناباورمندی که دشمنی در کار نمی‌آورند (ممتحنه آیه ۸) و روشی که قرآن می‌آموزد (به بهترین شیوه بحث کردن) در تناقض آشکار است. حال این که اشداء بهیچ رو مرز مشترک پیدا نکردن با قدرت پرست - که همه کافران در قدرت پرستی اشتراک دارند - است. در نیامدن به قلمرو ناحق‌ها و ناگزیر کردن قدرت پرستان به مقابله تمام ناحق که آنها هستند با تمام حق که جانبداران حق هستند و رحماء هرچه گسترده تر کردن اشتراک‌ها با حق باوران، هستند. آیه موفق‌ترین روش از اصالت انداختن قدرت و خشونت‌زدایی را می‌آموزد.

۲ - آیه‌های گویای آموزه دوم همه تأییدکننده معنای اشداء علی الکفار و رحماء بینهم نیز هستند: قرآن، سوره‌های فرقان آیه ۲۲ و مائده آیه ۸ و بقره آیه‌های ۴۲ و ۲۵۶ و آل عمران آیه ۷۱ و مؤمنون آیه ۷۱ و ...

۳ - قرآن، سوره‌های مائده آیه ۲ و انفال آیه ۸.

۴ - قرآن، سوره‌های نحل، آیه ۹۲ و روم آیه ۹ و فاطر آیه ۴۴ و غافر آیه ۲۱.

۵ - قرآن، سوره‌های نساء، آیه‌های ۶۰ و ۸۴ و اسراء آیه ۱۵

۶ - قرآن، سوره‌های بقره آیه‌های ۱۵۹ و ۱۶۰ و آل عمران، آیه ۱۸۷ و مائده، آیه ۱۵ و ابراهیم، آیه ۴ و نحل، آیه‌های ۴۴ و ۶۴ و نور، آیه ۱۸.

۷ - قرآن، سوره‌های نساء، آیه ۱۳۵ و اسراء، آیه ۷.

۸ - قرآن، سوره‌های بقره، آیه ۲۱۸ و نساء آیه‌های ۹۷ و ۱۰۰ و انفال، آیه ۷۲.

۹ - قرآن، سوره‌های انعام، آیه‌های ۱۲۱ و ۱۵۷ و اعراف، آیه ۱۷۹

۱۰ - قرآن، سوره‌های اعراف، آیه ۱۷ و نحل آیه‌های ۱۲۵ تا ۱۲۷ و عنکبوت، آیه ۶۶ و انسان، آیه ۳.

۱۱ - قرآن، سوره‌های نحل، آیه ۶۱ و نساء، آیه‌های ۱۰۵ تا ۱۰۷ و ابراهیم، آیه ۱۰.

۱۲ - قرآن، سوره‌های نحل، آیه ۱۰۶ و آل عمران، آیه ۱۶۹ و در صفحات ۲۳۱ تا ۲۵۱ کتاب کیش شخصیت نوشته ابوالحسن بنی صدر دیگر مآخذ قرآنی، از جمله مستند این آموزه از آموزه‌های خشونت‌زدایی گشته‌اند.